بررسی

توده باز - توده بسته

الیاس کانتی (۱۹۰۵- ۱۹۹۴) فیلسوف، جامعه‌شناس و رمان‌نویس بلغاری - بریتانیایی را در ایران بیشتر به‌عنوان رمان‌نویس برجسته‌ای می‌شناسد که برنده جایزه ادبی نوبل شد. او در سال ۱۹۸۱ جایزه ادبی نوبل را برای کتاب «توده و قدرت» و آثار ادبی دیگرش برد. دری نیابید که این کتاب توجه بسیاری از متفکران را بـه خود جلب کرد. از مهم‌ترین متفکران قرن بیستم که توجه ویژه‌ای به این کتاب داشت تـئـودور آدورنو بود. او حتی در سـال ۱۹۶۲ بـه گفت‌وگـوی رادیویی با کانتی نشست و درباره وجوه تشابق و مفهومی آثـار کانتی، به‌ویژه «توده و قـدرت»، بحث کرد. به‌رغم چالش‌هایی کـه در این گفت‌وگو وجود داشت، قرابت عمیق فکری میان این دو نظریه‌پرداز انتقادی دیده می‌شود. کانتی در این کتاب به‌شدت متاثر از گفتار راوناکوای است و به خاستگاه بدیده‌های جامعه توده‌ای مدرن در گذشته‌ها و نزد و اشکال بدوی جوامع کهن و اسطوره‌ای می‌پردازد و آگاهانه از چارچوب‌های کار علمی فاصله می‌گیرد و مرزبندی مشخصی میان فلسـفه، تاریخ، روانکاوی و جامعه‌شناسی ندارد و مدام بین این حوزه‌ها در تردد است. این گرایش را می‌توان در پـروژه آدورنو هم دید. کتاب «توده و قدرت» نخـست سـال ۱۹۶۰ با ترجمه عنوان مرتبطی و به صورت نشـر قطره منتشـر شـد و به تازگی نیز با ترجمه ابراهیم ملک‌اسماعیلی به همت انتشارات نگاه منتشر شده است.

کانتی در این کتاب به اندیـشه‌هایی مـربـوط به قدرت و مـردم و به زوایـای مختلف تـوده و حرکت‌های توده‌ای می‌پردازد و مـی‌کوشـد با بررسـی این پدیده‌ها در جوامع مختلف تصویری روشـن و دقیق ارائه دهـد. ولی به دلیـل وضعیت مناسب جهان، به‌خـصوص خاورمیانه، شـاید توجه به یکی از این توصیف‌ها که آن را افراطی‌ترین شکل توده خودجـوش می‌داند بیوفایده نباشـد: «عده‌ای انگشت‌شـمار - بیش، به دوازده نفر - و نه کسانی که ممکن اسـت کنار هم قرار گیرند. هیچ اعلامی نشده. هیچ پیش‌بینی نشـده. ناگهان همه‌جا از جمعیت سیاه می‌شود و از هر سـو انسان‌ها سرازیر می‌شـوند. گویی خیابان‌ها تنها یک جهت دارند. بسیاری نمی‌دانند چه روی داده و اگر پرسشی طرح شود، پاسخی ندارند؛ اگرچه آنها عجله دارند به جایی برسـند که بیشـتر مردم دیگر هستند. در حرکت آنها نوعی از مصمم‌بودن نمایان اسـت که به درسـتی از رفتار کنجکاوانه معمولی متمایز اسـت. بـه نظر می‌آید. حرکات هر فرد، به حرکات دیگران منجر می‌شـود. گرچه این کلام هیچ موضوع نیست. آنها یک هدف دارند که اینجاسـت. پیش از آنکه توانند واژه‌هایی برای آن بیابند. هدف اینوترین نقطه اسـت که بیشـتر مـردم در آنجا جمع می‌شـوند». در نظـر کانتی، تـوده به محض تشـکیل در بی افراپیش خویش گام برمی‌دارد. او میل به افراپیش را نخستین و نهایی‌ترین ویژگی توده می‌داند. توده تمایل دارد هرآنچه را در دسـترس اسـت درون خود جمع کند. هرکس پیکره‌ای انسان‌گونه دارد می‌تواند به آن بپیوندد. او توده جوامع کهن را «توده باز» می‌نامد و برای رشـد آن هیچ محدودیتی قائل نیسـت؛ خانه‌ها، دره‌ها یا قفل‌ها برایش رسمیتی ندارد. هرآنچه او را مسـدود کند مظنون اسـت. او معتقد اسـت توده تنها باز ماندامی که رشد کند به حیات خود ادامه می‌دهد. «بودن در اینجا به معنای کامل کلمه فهمیده می‌شـود». این بازبودن در همه جهت‌ها معنـا دارد. کانتی مهم‌ترین اتفاق دوره توده را عمل «تخلیه» می‌داند و تاکید دارد پیش از آن توده‌ای وجود ندارد و تخلیه است که آن را می‌سازد. کانتی این تخلیه را لحظه برابری می‌نامد. لحظه‌ای که در آن همـه کسـانی که به توده تعلق دارند، تفاوت‌هایشـان را رها و احساس برابری می‌کنند. او این تفاوت‌ها را تحمیل‌شـده از بیرون می‌دانـد که عبارتند از: مرتبه، منزلت اجتماعی و ثروت. تنها همه و یا هم می‌توانند خود را از قید این تفاوت‌ها رها کنند. اثر مدقیقا همان چیزی اسـت که درون توده رخ می‌دهد. چون درکنش تخلیه همه جدایی‌ها به دور ریخته می‌شوند و همه احساس یکسانی می‌کنند: «در توده متراکم به سختی جایی خالی بین افراد باقی می‌ماند. زیرا بین‌ها به هیچ فشـرده می‌گردند و هرکس به دیگری چنان نزدیک اسـت که انگار خود اوسـت». او سبکباری ناشی از این احساس را بسیار بزرگ توصیف می‌کند. همچون لحظه خوشبختی که در آن هیچ‌کس بزرگ‌تر از دیگری نیسـت. به گفته کانتی انسان‌ها این‌گونه به توده تبدیل می‌شـوند. اما تحلیـل کانتی در اینجا متوقف نمی‌شـود. در نظر او لحظه تخلیه که مطلوب و شـادی‌آور اسـت خطرناکی هم با دارد چون توده را تحت‌تاثیر قـرار راوناکوای است و به تعبیر او، پیشـوند «اولیه» در ترکیب انباشـت اولیه مدت‌هـا باعث این بـه‌واقع و همواره یکسـان نیسـتند. آنها به خانه‌های خود برمی‌گردند. بر رختخواب خویش می‌خوابند. ثروتشـان را برای خودشـان نگه می‌دارند و نام خویش را تغییر نمی‌دهند.

به‌هرحال، در نظر کانتی فروپاشـی توده باز زمانی آغاز می‌شود که رشـد آن متوقف شود. کانتی بر لحظه فروپاشی توده دیـده شـده که چون هماکونه که به‌یکباره رشـد کرده به‌یکباره ناپدیـد می‌شـود. به ناگهـان نیز از هم می‌پاشـد. چنان‌که اشاره شد کشودگی‌ای که قادر اسـت آن را رشد دهد درعین‌حال خطرناک اسـت. افراپیـ‌رو یک نگرانی از فـرافـرازی اجتماعی همواره در بطن توده پیدار اسـت. کانتی‌که گره کار را آجنا می‌بیند که توده می‌کوشـد برای مدت طولانی از طریق افرایش سریع مانع وقوع چنین چیزی شود. توده همه‌چیز را درهم‌می‌گیرد و چون چنین چیزی هم می‌تواند از هم بپاشد. کانتی در مقابل توده باز که می‌تواند به طور نامحدود رشـد و ادعای جهان‌شمولی کند چون می‌تواند همه‌جا به‌یکباره ظاهر شود؛ توده بسته را قرار می‌دهد که از رشد چشم می‌پوشد و توجه خود را بر «بقا» معطوف و آن را بدل به حد و مرز می‌کند. توده بسـته فضایی برای خود خلق می‌کند که نتواند آن را بر کند. ازاین‌رو، درهای ورود به این فضا هم محدود اسـت. حضورش‌ها مانع افزایش بی‌قاعده آن می‌شود و ازهمایشـدگی آن را به تاخیر می‌اندازد و از قدرت ثبات برخوردار می‌شـود. بااین‌حال، کانتی معتقد اسـت این محافظت از تاثیرهای بیرونی توده بسته را امیدوار به تکرار می‌کند و انتظار برای این تکرار اگرچه آنجا را برای مدتی هم می‌آورد ولی چون «فضا متعلق به توده اسـت، حتی در خلـا کاهش تدریجـی، و در این خلاءبودن آنجا به ساد می‌آورند غرق در آب‌شـدن را». کانتی انجمن‌هایی را که برحسـب حضور خود تنها می‌توانند پذیرای عـده معدودی از اعضا باشند و به‌ناچار ثبات خویش را از طریق مقررات سخت و خحتک حفظ کنند، بلور توده‌ای می‌خواند و عملکرد آنها را به تفصیل در کتاب شرح می‌دهد. سـرانجام در توده این احسـاس به وجود می‌آید که در حال نکته‌کشـدن اسـت. کانتی بقای توده را تنها در گرو این می‌داند که فرایند تخلیه با انسان‌هایی جدید که به آن پیوسته‌اند، تداوم یابد.

توده و قدرت
الیاس کانتی
ترجمه: ابراهیم ملک‌اسماعیلی
ناشر: نگاه
چاپ اول: ۱۳۹۷
قیمت: ۵۵۰۰۰ تومان

کالیبان، یک خوانش سیاسی

درباره مهم‌ترین کتاب سیلویا فدریچی، متفکر فمینیست ایتالیایی

فیونا جفریس . ترجمه: نوید نزهت

اوایـل دهـه ۱۹۹۰ بود کـه به مقاله‌ای با این عنـوان برخوردم: «ساحروکشـی بزرگ». نام نویسنده سیلویا فدریچی بود. به یاد نمی‌آورم کجا و چگونه، آن‌هم در آن دوران پیش از عصر دیجیتال، در قاره‌ای دیگر با این مقاله روبه‌رو شـدم. اما درسـت به خاطر دارم که خواندن این تاریخ‌نگاری مارکسیستی- فمینیستی چطور نفسم را بند آورد. حتی اگر در آن برهه کمتر چیزی از ظرافـت‌ها و مواجهه انتقادی تا با مباحثی جدی در مطالعات مارکسیستـی و پولوتاریایی دستگیرم شده بود، اما ایده‌های سرشار مقاله و نحوه بسط و توضیح آنان از سوی فدریچی که با شور و حرارت بسیار و البته جسارتی سیماسی همراه بود، مرا به وجد آورد.

ادعای مقاله آن بود که ساحروکشی بزرگ، وحشیگری شنیع و جنایت‌باری که با خشونت و خونریزی راه خود را در سرتاسـر اروپا و مسـتعمرات آن بار کرد در قرن شانزدهم و هفدهم اوج بگیرد، یکی از مقدمات اساسی و بنیادین تولد و توسعه سرمایه‌داری و کارمزدی بوده است. به زعم فدریچی، ساحروکشـی بزرگ را نه تنها باید نقیض جنون غیرعقلانی پیشاسرمایه‌داری انگاشـت، بلکه باید به‌مثابه ابزاری سـازنده در شـکل‌دهی به نظم اجتماعی خشونت‌آمیزی فهمید که ظهور سـرمایه‌داری را ممکن ساخت. به همین اعتبار، جرم‌انگاری، تعقیب و بیکرد زنان در مقام سـاحره بخشـی از مجموع جداسـازی‌هایی بود که امکان تجهیـز و راه‌اندازی همگانی موتور جدید انباشت را به بهانه دفع زنـ و تنظیم نظم فراهم می‌آورد. این دست جداسازی‌ها به‌طور خاص شامل تفکیک بین جنسیت‌ها، بین انسان‌ها، حیوانات و جهان طبیعی، نسـل‌ها و البته بین کارمزدی و غیر آن می‌شـد. فدریچی در همان مقاله نشان‌دهنده چنین اظهار داشـت که ساحروکشـی، این «بزرگ‌ترین نمونه نسـل‌کشـی جنسی در تاریخ» به باور ماریارژا دالکوسـتا، در تاریخ‌نگاری پولوتاریای جهانـی از قلم افتاده اسـت. او توضیح می‌دهد که چطور تا زمانی که فمینیسـت‌ها در دهه ۱۹۷۰ دست‌به‌کار مداقه در تاریخچه این معدوم‌سازی‌های سـبعانه نشـده بود، تلقی تاریخ‌نگاران از ساحروکشی به‌گونه‌ای بود که «یکی کمترین ارتباطی با تاریخچه منازعات طبقاتی ندارد». در رویاست‌های تاریخی مدرن، دده‌ها هزار زن، مرد و کودکی که به جرم ساحرگی، یعنی اتهامی که به انکای ایماهاتش هر روز دایره وسـیع‌تری را در بر می‌گرفت، مورد آزار و اذیت قرار گرفته و سوزانده، شکنجه یا زندانی شدند، صرفا قربانیان اروپایی بیش از عصر روشـنگری بوده‌اند؛ یک جامعه قرون وسطایی مجنون که در جنبره جزم‌اندیشـی غیرعقلانی و خرافاتی جنایت‌بار گرفتـار آمده بود و تنها شهود هرچند خشـونت‌آمیز و تکان‌دهنده پشـت‌سر مدرنیته سرمایه‌دارانه لازم بود تا بساط آن برچیده شود. در عوض اما اسـتدلال فدریچی بر آن اسـت که تعقیب و بیکرد زنانی که متهم به ساحرگی بودند، در حقیقت برهه‌ای تاریخی با دیگر همکاری نسـبتا نادر بین دانشـمندان، فیلسـوف‌های خردگرا، مالکین سرمـایه و مقامات دولتی بوده که عزم آن داشتند جهان فرودستان را که علیه تحمیل شـدید و عنان‌گسـیخته یک نظم نوظهور سرمایه‌دارانه سر به شورش گذاشته بود، مهار سازند.

همان‌طور کـه فدریچی تاکیـد دارد، این واقعیت که ساحروکشـی با فرایند حصارکشـی مشـاعات، آغاز تجارت فراقاینوسـی بردەها و تصویب قوانینی علیـه بی‌خانمان‌ها همزمان بود کافی اسـت تا توجه تاریخ‌نگاران مارکسیسـت به طور خاص به اهمیت این پدیده جلب شـود. ساحروکشـی درسـت همان زمانی رخ‌داد که مردم برای مقاومت در برابر سـلب مالکیت و پولتاریزه‌شدن، کارزاری سـمپتک و دنباله‌دار به راه انداخته بودند. به باور فدریچی، طبقه حاکم دریافته بود با سـرکوب زنان که البته شـامل تحریک مردان سلب‌مالکیت‌شـده، نیتها و مجرم بـه سـرزنش زنان برای تمامی بدبختی‌هایشان بود، این مهیـب می‌تواند جهان شورشـی فرودسـتان را مهار و کنشـل کند. فدریچی مقاله خود را با این امید بـه پایان می‌برد که از دل توجه به تاریخچه این کارزار مملو از شـکنجه، آشـتی، حبس، اسـارت و برپوپاگاندایی هدیان‌گو در تحسـین مرگ ده‌ها هـزار زن از اغلب فقیر و کمنام غیرقـابل رؤیت؛ چراکـه به زعم او، مطالعه تاریخچه ساحروکشی فرصتی برای اعاده و فهم دوباره «رابطه بین امر جنسی و امر سیاسی» با به‌بانی دقیق‌تر، جنسـیت، نژاد و طبقه» به‌عنوان ظرفیتی ضروری و تسهیل‌کننده برای خیزش سرمایه‌داری در اروپا و سرتاسر دنیاسـت.

گروه اندیشه: در قرن بیسـتم برخـی متفکران مارکسـیست از جمله رزا لوکزامبـورگ، دیوید هاروی و سـیلویا فدریچی تـلاش کردند صورت‌بندی‌هـای جـدیـدی از مفهوم «انباشـت اولیـه» در کتاب «سـرمایه» مارکس ارائه و بر نکاتـی تاکید کنند که در آن از مفهوم «بدویـ‌ساز» استفاده شـده بود. پیشـنهاد «اولیه» در ترکیب انباشـت اولیه مدت‌هـا باعث این سوءتفاهم بود که انباشـت اولیه فقط در ابتدای سرمایه‌داری اتفاق افتاده. متفکران فوق‌الذکر در این ابات این موضوع بودند که این پدیده تا به امروز تکرار می‌شود و پدیده‌ای مستمر است. یکی از موضوعات اساسی این مفهوم در کار مارکس این است که انباشـت اولیه فقط از منظر کارگران صنعتی در نظام دسـته‌ورزی بررسـی شـده و مارکس تنها اشـاره مختصری به کشـف طلا و نقره در آمریکا و به بردگی گرفتن ساکنان اولیه آمریکا و آفریقا توسط اروپایی‌ها می‌کند. موضوع دیگری که در رویاست مارکس مفقود اسـت، تحولات جنسـگیری اسـت که سرمایه‌داری برای بنیادگذاری توجیه کار و موضوع اجتماعی زنان به وجود آورد. مارکس اشاره‌ای نمی‌کند به کشتن صدها هزار زن تحت عنوان ساحره که از مهم‌ترین لحظات انباشت اولیه سرمایه در قرون ۱۶ و ۱۷ در اروپا و آمریکا بوده است.

کتاب «کالیبان و ساحره» که در برگردنه این مضامین است حاصل پروژه‌ای تحقیقاتی اسـت که فدریچی در میانه دهه ۱۹۷۰ با همکاری لین بوداپنا فدریچی دفتـر فمینیسـت انباشـتی دربـاره نقش زنان در «کدار» از فئودالیسـم به سـرمایه‌داری آغازکرد. نخسـتین نتایج آن پروژه در کتابی مطرح شـد که در ۱۹۸۲ در ایتالیا منتشر شد: «کالیبان بزرگ، تاریخ بدن شورشی در نخستین مرحله سرمایه‌داری». کالیبان بزرگ برای درک تاریخ زنان در کدار از فئودالیسـم به سـرمایه‌داری، تغییراتی را بررسی می‌کرد که سـرمایه در روند بازتولید اجتماعی و خصوصا بازتولید نیروی کار اعمال کرد و در نتیجه، به تحقیق درباره کار خانگی، زندگی خانوادگی، پورش کودکان، جنسـیت، روابط زن و مـرد و رابطه تولید و بازتولید در بـدن‌های شـانزدهم و هفدهم اروپا پرداخت. این بررسـی در نخستین مرحله اسـتعمار، بیشتر بر کار خانگی برای درک تاریخ زنان در کدار از فئودالیسـم به سـرمایه‌داری، متمرکز می‌شـود. بااین‌حال، کانتی معتقد اسـت این محافظت از تاثیرهای بیرونی توده بسته را امیدوار به تکرار می‌کند و انتظار برای این تکرار اگرچه آنجا را برای مدتی هم می‌آورد ولی چون «فضا متعلق به توده اسـت، حتی در خلـا کاهش تدریجـی، و در این خلاءبودن آنجا به ساد می‌آورند غرق در آب‌شـدن را». کانتی انجمن‌هایی را که برحسـب حضور خود تنها می‌توانند پذیرای عـده معدودی از اعضا باشند و به‌ناچار ثبات خویش را از طریق مقررات سخت و خحتک حفظ کنند، بلور توده‌ای می‌خواند و عملکرد آنها را به تفصیل در کتاب شرح می‌دهد. سـرانجام در توده این احسـاس به وجود می‌آید که در حال نکته‌کشـدن اسـت. کانتی بقای توده را تنها در گرو این می‌داند که فرایند تخلیه با انسان‌هایی جدید که به آن پیوسته‌اند، تداوم یابد.

روزنامه شرق، ۸ مرداد ۹۶، شماره ۲۹۲۳

ریشه‌های نظری تحلیل فدریچی در کار مارکس و فوکو

تاریخ بدن‌های شورشی

گروه اندیشه: در قالب مجموعه‌ای از اسناد مناقشه‌برانگیز که در دهه ۱۹۷۰ تحول شـگرفی در توجه به نقش زنـان در بازتولید نیروی کار و کدار به سرمایه‌داری ایجاد کرد. آنها با جسـتجوی ریشه استثمار زنان در جامعه سرمایه‌داری، امکان فرار رفتن از دوگانگی میان مردسالاری و طبقه را نشـان دادند و محتوای تاریخی مشـخصی به مردسالاری بخشیدند و راهگشای بازانتسـیر تاریخی‌گرایی بود، یا بیگار طبقاتی از بیگار طبقاتی مفهنیستی شدند: «این تاریخ نه تنها درکی نظری از تکوین کار خاکی در اجرا- ساختاری اسـتثمارگرایانه‌ای بعنی جدای تولید از بازتولید. استفاده سرمایه‌دارانه از مزد برای سلطه بر کار بی‌مزد و تنزل جایگاه اجتماعی زنان با ظهور سرمایه‌داری ارائه کرد. بلکه نوعی تئاترشناسی درباره مفاهیم مدرن زنانگی و مردانگی نیز ارائه می‌کند که پیش‌فرض پیشـ‌مدرن گرایش تقریبا جنس‌ناسـانه در «فرهنگ غربی» را برای درک جنسـیت از طریق تقابل‌های دوتایی به چالش می‌کشـد. با دریافتیم سـلف‌مراتب جنسـیتی همواره در خدمت پروژه استیلایی است که تنها می‌تواند با اختلاف‌افکنی، بر پایه‌هایی مرتبا تجدیدشوند. میان افرادی که قصد سلطه بر آنان را دارد تداوم یابد.» (ص ۱۹)

فدریچی ساحروکشـی را شالوده نظام سـرمایه‌داری می‌داند که بـه اجـباری بی‌اجرومزد می‌کند: او زمینی اصلی مبارزه جنبش زنان را در وجه توسعه کار بازتولیدی قرار می‌دهد. امروزه ساحرگان به دیگر زنان و شـخصیت‌های مرتبط قابل تجمیع‌اند: زنان درمانگر، قابله‌ها، زنان نافرمان، زنی که حرزت نمی‌تنها زندگی کند. زنان جادوگری که عذای ارباب را مسـموم و بردگان را به شورش ترغیب می‌کردند. سرمایه‌داری از بدو پیدایش با خشـم و ترور با این زنان مقابله کرده اسـت. فدریچی در کتاب «کالیبان و سـاحره» تلاش می‌کند به این سـوالات پاسـخ گوید: چرا سـرمایه‌داری از آغاز نیاز داشت جنگی علیه این زنان به پا بیندازد؟ چرا ساحروکشـی یکی از خشـن‌ترین و خاموش‌ترین کشتارهای تاریخ بوده اسـت؟ و با محکوم‌کردن این زنان به چوبه دار قرار بود چه چیزی از صفحه روزگار حذف شود؟

ساحروکشی در متن بحران اقتصادی و جمعیتی سـده‌های شانزدهم و هفدهم، و سیاسـت‌های زمیـن و کار در عصر مرکانتیلیسـم آغاز می‌کند. کار او پژوهشـی اسـت برای روشن‌کردن پیوندهای مذکور، به ویژه پیوند میان ساحروکشـی و رشد تفسیم جنسیتی کار در عصر مدرنیته فئودالیسـم که در سرکوب مردم بهتر از فئودالیسـم عمل می‌کند. پس سرمایه‌داری یک شکل پیشرفته‌تر و تکامل‌یافته‌تر زندگی اجتماعی نیست.

متفکـر دیگـری که فدریچی از او تاثیـر می‌گیرد فوکو اسـت. ولی فدریچی نقدهـای زیادی به دیدگاه فوکو دارد و معتقد اسـت برخی نتیجه‌گیری‌های فوکو نشـانه برخی حذف‌هـای تاریخی اسـت. واضح‌ترین اهمال فوکو این اسـت که در بحث‌هایش درباره سـازماندهی بدن در عصر جدید هیچ اثری از مسئله نابودی صدها هزار زن و نهادینه‌کردن سرکوب زنان در کدار به سرمایه‌داری نیسـت. علاوه بر این، بعد اقتصادی سـرمایه و اسـتراتژی درهمشـکنی و مطیع‌سازی زنان در راه انباشـت اولیه سرمایه، که فوکو به آن کاملا بی‌اعتنا مانده، روایت فوکو از نحوه شـکل‌گیری قدرت زیستی را متزلزل می‌کنـد. فوکـو درباره کدار از قـدرت معطوف به کشـتن به قدرت معطـوف به زندگی (یعنی سـازماندهی زندگی، مثلا سـازماندهی نسـل جمعیت) در قرن ۱۸ می‌نویسـد در حالی که مبنا را گرد هم می‌نشاند تا آن را از دریچه تجربیات مشـترک‌ما به زندگی در جهانی مملو از تـرس فزاینده و درگیر در جنگی افسارگسـیخته بسط و گسترش دهیم. در این میان، دو نمونه از این درون‌مایه‌ها به‌طور خاص برای جنبش از همه مـهم‌ترند: اولی چشم‌انداز مبارزه‌ای که فدریچی پیشنهاد می‌دهد و دیگری برداشت او از مفهوم مبارزه در بطن مبارزه است.

اول مبارزه

با خواندن «کالیبان و ساحره» درمی‌یابیم تا پیش از مواجهه با اثر فدریچی، چقدر کم درباره ساحروکشی می‌دانسته‌ایم. حکایتی که بسیاری از ما با آن آشنایی داریم، یعنی همان که حاکی از چوگنگی تفوق نهایی خردگرایی و علم بر تفکر جادویی و سـحرآمیز در دوران اسـت، عاری از تاریخچه خشونتی است که در این کتاب با آن روبه‌رو می‌شویم. خواندن «کالیبان و ساحره» به یادآور می‌شـود در کنار بسـیاری از دانشـمندان عالی‌رتبه که مشوق ساحروکشی بودند، مقامات هم خواهان سرکوب تفکرات جادویی فرودستان بوده‌اند. اما حیه جیز ترس و بدگمانی مقامـات را تا بدان حد برانگیخته بود که منجر به اعمال خشونت در چنین مقیاسـی شد؟ مسـتندات تفصیلی، گسـترده و همه‌جانبه فدریچی در کتاب کالیبان از آنچه امروز به زن‌کشـی تعبیر می‌شـود، تفسیری قانع‌کننده به دسـت می‌دهد. دوره اوج‌گیری ساحروکشی در بخش بزرگی از اروپا و سـپس گسـترش آن به مسـتعمرات اروپایی در قاره آمریکا درست مصادف با برهـه‌ای از «مبارزه علیه قدرت فئودالی» بـود. «آن هنگام که زنان در خلا مقدم جنبش‌های بدعت‌گذار ظاهر شدند که اغلب با همراهی زنان سازمان‌دهی می‌شد و اقتدار مردانه و کلیسا را به نحو فزاینده‌ای به چالش می‌طلبید». سرکوب زنان اغلب فقیر و پیوتاریا: آنهم در چنین مقیاس اسـفبار، نه فقط شیوای زنان خانه‌نشـین از افراد سلب مالکیت‌شده‌ای اسـت که قطعات کنت‌شـده‌ای از زمین‌های زراعی تحت مالکیت زمین‌داران بزرگ را به اشـغال خود درمی‌آورند. موضوع ارائه این سـه زن نیز درباره یکی از این کارزارهای اشغال زمین که آن را همراهی گروهی صدها نفره به راه انداخته و دگرگونی‌هایی اساسـی بود که این تجربه در شـیوه زندگـی آنان به وجود آورده بـود. آن‌طور که این زنان توضیح می‌دادنـد، عملیاتی‌کردن کارزارهای اشـغال زمین بسیار پرمخاطره اسـت؛ به همین دلیل، وقتی گروهی از مردم تصمیم گرفتند که اراضی‌ای را اشـغال می‌کنند، معمولا ارده‌گاه خود را به شکل دایره‌ای تشکیل داده و مسـرعانه هر روز برای امرار معاش در قالب جلسـات عمومی روزانه خود آماده‌سـازی خاک و کاشـت دانه‌ها، ارده‌گاه را ترک می‌کنند. گروه صدها نفره این زنان نیز ارده‌گاه خود و تمامی فعالیت‌های روزمره همچون آشـپزی، شسـت‌وشو، مراقبت از کودکان و معاشرت‌های اجتماعی را به همین سـبقاق در گروهی فشـرده و با آرایشی دایره‌ای سـازمان‌دهی کرده بود تا از خشـم و غضب پیش‌بینی‌شـده ملاک و عمال شبه‌نظامی که او شـاید برای بیرون‌راندن اشغال‌کنندگان دسـت‌به‌کار می‌شـدند، در امان باشـند. اما با تمام این اوصاف، پس از آنکه گروه موفق شد بـه لحاظ قانونـی مالکیت زمین را از آن خـود کند، مردان جمع اعـلام کردند دیگر وقت آن اسـت تا همگی به همان ترکیب هسته‌های خانواده بازگردند. پاسخ زنان اما منفی بود. آنان به جای تسلیم‌شدن، سـینه سـپر کردند تا از آن قـم سـاختار بازتولید اشتراکی اتخاذشده در فاز ابتدایی کارزارهـای نگهداری کنند که به آنان اجازه می‌داد شـخصیت زنان فراغت بیشتر، از انجـام کارهایی لذت ببرند که پیش‌تر به نظر بسـیار خسـته‌کننده و منزوی‌کننده می‌آمد و شـیوه‌های نوینی از زندگـی و ارتباط با دیگران را تجربه کنند. زنان این جنبش با یافشـاری بر خواسـته خود در حفاظت از سـاختار و تشـکیلات اشتراکی، عملا شـاکله خانوادگی غالب در سـازمان‌دهی اجتماعی را به چالش کشـیده و برانداخت. آنان می‌خواسـتند تحولی اسـاسی در شیوه زندگی اجتماع‌شـان به وجود آورده و همزمان با مشـارکت در اقدامات مستقیمی که هدفش بازیس‌گیری ابزارهای بازتولید اجتماعی از مالکیت زمین‌داران بزرگ بود، نظم جنسیتی حاکم بر اجتماع‌شان را نیز دگرگون سازند.

حکایت زنان جنبش مرده‌بی‌زمین جذاب و تکان‌دهنده بود. در این میان، نظرات فدریچی در جریان کنفرانس نشـان داد او در وضعیت زنان و شـیوه‌ای که موفق شـدند شـرایط و اوضاع وجودی‌شان را در ابعادی اسـاسا سیاسی درک کرده و تغییر دهند، جنبه‌ها و سویه‌هایی می‌دید که برای کمتر کسـی در برخود اول قابل لمس بود. امروز اما دیگر به‌خوبی پی برده‌ام کـه می‌توان با آشـنایی و خواندن کتاب «کالیبان و سـاحره»، بخش بزرگی از این سـویه‌ها را در دیدبه‌های بیرامون‌مـان ردیابـی کرد. فدریچـی در توضیح زمینـه و موقعیتی که عرصه فوران جنبش‌های اجتماعی ضدفئودال بود، تاکید دارد مناسـبات جمعی معمولا بیش از آن دسـت نمونه‌های خانوادگی خصوصی که در بی گسترش و توسـعه سازمان‌دهی اجتماعی سـرمایه‌دارانه تحکیم شدند، سرشـت‌نمای جوامع فئودالی بودند. به باور او، کار تعاونی زنان مشـلت قدرت و عمل جمعی علیه سـلطه فئودال بود و هر تغییر در این آرایش اجتماعی تنها به واسـطه زور و اجبار ممکن بود. همان‌طور که فدریچی نشان می‌دهد، در دوره ساحروکشی بزرگ بـود که همزمان با گسـترش سـرمایه‌داری (و البتـه مقاومت در برابـر آن)، خانواده خصوصی‌سازی‌شده به «همتایی برای بازار» بدل شد؛ چنان‌که خانواده به‌عنوان «ابزاری برای سـازمانی‌سازی مناسبات اجتماعی، و مهم‌تر از آن، برای گسترش نظم سرمایه‌داری و حاکمیت مردسـالار، در دوره انباشـت بدوی در مقام مهم‌ترین نهاد تملک و پنهان‌سازی کار زنان ظاهر شـد». پیش از آن، جهان کدار فرودسـتان به چنان شیوه‌ای سازمان‌دهی شده بود که زنان به ندرت در انرژا مشغول اعمال شاق و طاقت‌فرسا می‌شدند. تمامی گردهمایی‌ها و برداشت‌های محصول در مشاعات برگزار می‌شد؛ مشـاعاتی که «برای بازتولید بسـیاری از کشاورزان خرده‌پا یا روسـتاییان که تنها با دسـترسـی به علفزارها امکان پذا داشـتند، حیاتی به شمار می‌آمد... مشـاعات علاوه بر ترغیب دهقانـان به تصمیم‌گیری جمعی و کار تعاونی، شـالوده‌ای مادی بودند که صحنه شکوفایی همبستگی و جمع‌گرایی دهقانی را فراهم می‌آورد».

اما تحسین جمع‌گرایی و اشکال سازماندهی بازتولیدی پیشاسرمایه‌داری در کتاب کالیبان را نباید به هیچ نحو به حساب یک حسرت‌خواری نوستالژیک گذاشت. فدریچی با بیان داسـتان مبارزات زنان فرودسـت علیه نظم مسلط فئودال، جمع‌گرایی وضع‌شده سرمایه‌دارانه و تقسیم کار جنسـیتی حاکم که ساحروکشی نقش مهم و کارسازی در تحمیل و عادی‌سازی آنان داشت، ما را ناچـار از تعمق در آن پدیده‌ای می‌سـازد که خود از آن به «مبـارزه در بطن مبارزه» نام می‌برد؛ یعنی همان چیزی که زایاتیست‌ها «انقلابی برای امکان‌بخشی به انقلاب» می‌خوانند. فدریچی به طـور خاص به این موضوع اشـاره می‌کند که اگرچه زنـان کارگرد اجتماعی سرنوشـت‌سـازی در زندگی جمعی مشـاعات برعهده داشتند، اما نظم جنسـیتی حاکم هیچ‌گاه ثابت و ایستا نبود. موقعیت و جایگاه زنان در آن روزگار نیز همچون امروز در فرآیندی مبارزاتی علیه آن دسـت جداسازی‌های جنسـیتی تعیین می‌شد که در راسـتای منفعت‌های ناشی از استخراج ارزش اضافی و از سوی لایه‌های بالادسـتی تحمیل می‌شد بود. ارجاعات کتاب فدریچی به اشکال پیشاسرمایه‌داری مناسـبات جنسـیتی و سازماندهی اجتماعی، کنش‌های امروزی ما را بر زمینه‌های تاریخی آن نشـانده و کمک می‌کند دینامیسم تغییراتی که پای‌بست آنان است را به درستی شناسایی کنیم.

نتیجه‌گیری

سـیلویا فدریچی به ما نشان می‌دهد چگونه انتظافی برآمده از ساحروکشی‌ها میان اصناف صنعت‌کاران، مقامات شهری و زمین‌داران عاصب منجر به ظهور یک قرارداد اجتماعی- جنسـیتی جدید شـد. در خلال این قرائند، «زنان پولتر برای مردان جایگزین زمین‌های ازدست‌رفته بر اثر حصارکشی‌ها شدند؛ یعنی اساسی‌ترین ابزار بازتولید آنان و همچنین کالایی اشتراکی که همگان می‌توانسـتند تصرف و مطابق میل خود استفاده کنند». این قرارداد جنسـیتی، به زعم فدریچی، در چرخش به سـمت یک تقسیم کار جدید و به طور کلی، جداسازی‌های نوین جنسـیتی بسـیار تعیین‌کننده بود. هرچه باشد، «تا حد زیادی بابت همین تقسیم‌بندی‌های تحمیلی، به‌ویژه میان مردان و زنان است که انباشت سرمایه‌داری هنوز که هنوز اسـت دسـت‌به‌کار ویران‌سازی حیات در هر گوشه از این سیاره اسـت».

عبارت «زن اشـتراکی» که حتی هنوز امروز نیز مصطلح اسـت، وقتی در پس‌زمینه سرکوب گسـترده در دوره ساحروکشـی بزرگ فهمیده شـود، بیش از پیش برهم‌کنش سلسـله‌مراتب طبقاتی و جنسـیتی را به رخ می‌کشد. زنان به مشاعات تبدیل شدند، چراکه به ادعای فدریچی، «کار آنان به‌مثابه منبعی طبیعی تعریف شـده بود که جایی خارج از سـپهر مناسبات بازار جا می‌گرفـت». این دوره که فدریچی از آن به «شکسـتی تاریخی» یـاد می‌کند، درس‌های ناگوار امـا به هر روی حائـز اهمیتی به ما ارائه می‌دهد. روش ماتریالیسـتی فدریچـی به جد از ما می‌خواهد تا نگاهی عمیق‌تر به این دوره از مبارزات و شکسـت‌ها داشـته باشیم تا نه فقط به جوهر سلطه، بلکه به شکنندگی آن نیز پی ببریم. او در همین راستا می‌نویسد: «نباید فراموش کنیم که پوتلاریای کدامنش و شورشی که ترومندن‌ار و ابرای‌دشت برای فرار از حمله‌هایش با سـازورک نظامی سفر کند یا با دو تپانچه زیر بالش به بسـتر برود. درعین‌حال همان سوژه اجتماعی‌ای بود که به شـکلی فزاینده منبع تمامی ثروت‌ها به شمار می‌آمد». بنابراین بپرسه از این‌که چرا جنبش مرد برای زنان کار غیرخانگی و بدون تفاوت‌ها در انسـان‌ها به‌وجود می‌آورند و همین امر موجب شناخت در ذهن انسان می‌شود. مثلا: ما می‌گوییم حرارت موجب انبسـاط می‌شـود، چرا؟ چون پدیداری حرارت را قبل از پدیداری انبسـاط درک می‌کنیم. همین نزدیکی دو پدیدار موجب می‌شود که یکویم اولی علت دومی اسـت. پس نزد ذال منشـا شناخت علیت هم حس است؛ بنابراین برای ذال و بعد از او هیوم اصالت با عقل نیسـت بلکه با حس اسـت. قبل از جان لاک هم در اواخر قرن ۱۶ و اوایل قرن ۱۷ متفکر بزرگ